شاهنامه کاترین نخستین کتاب فارسی چاپ روسیه

گلچین معانی، احمد

برحسب تحقیقی که بعمل آمده و در کتاب بسیار باارزش جهان ایران‏ شناسی(ص 51)عنوان شده است‏1نخستین کتاب فارسی که در کشور روسیه بطبع‏ رسیده ترجمهء انجیل است.که بسال 1811 میلادی توسط یک کشیش مقیم شیراز بنام هانری مارتین تهیه شده و در سال 1815 در سن‏پترز بورک پایتخت روسیه بچاپ‏ رسیده است.

بنده کتابی دارم بنام شاهنامهء کاترین در بحر متقارب که بیست و دو سال‏ پیش از کتاب مزبور یعنی 1793 میلادی در همان شهر با حروف سر بی‏درشت و ترجمهء روسی اشعار در 318+2 صحفه بقطع خشتی بطبع رسیده است.که چون اقدم از ترجمهء مزبور است و کتاب دیگری هم که پیش از آن چاپ شده باشد بالفعل سراغ نداریم‏ باید آنرا نخستین کتاب فارسی چاپ روسیه شناخت.

این شاهنامه یا شاهکار جمعا 966 بیت و مشتملست بر مآثر و آثار کاترین کبیر امپراطریس روسیه(1729-1796 م)که اشرفی نام شاعری سروده و از سیاق سخنش‏ پیداست که اهل آذربایجان بوده،چه در تحت‏تأثیر لهجه اشعاری بوجود آورده که‏ بسیار شیرین و دلنشین است،و نظیرش را درین اواخر دیده‏ایم.

متاسفانه از آغاز نسخهء بنده-38 بیت افتاده است.و دنبالهء مطلب از جایی‏ شروع میشود که شاعر میگوید:بفضل خداوند دست ملکه را بوسیدم،و برسم رسولان‏ پیام گزاردم،و بلطف شاه امیدوار شدم که بفریاد خان خواهد رسید،و طبعم مایل‏ (1)-درین کتاب مستطاب اشتباهاتی راه یافته که زیبندهء آن نیست و امیدست که در چاپ دوم تکرار نشود.

شد تا مدح او سرکنم و آنچه دیده‏ام بنظم آرم و در روزگار بیادگار گذارم.

مقدمهء کتاب اینست که بعین عبارت و تمام حروف نقل میشود:

«بر ارباب خرد و خوانندگان این کتاب مخفی نماناد که این چند ابیاتیکه‏ بجهت شأن و شوکت و عدالت و سخاوت و نگهداری مملکت این شهنشاه عظمی‏ بکاترین بیقرین روی جهان که درین چند ورق مسطور است در نزد صفات حمیدهء او از هزاران یکی میباشد و عظمت و قدرت او زیاده از حد و بیانست و قلم و زبان از عهدهء تحریر آن برنخواهد آمد و شمهء که این غریب مهجور اظهار کرده است مانند قطره‏ایست‏ که داخل دریای محیط شده باشد هرگاه حیوة باقی باشد بجهت یادگاری شه‏نامهء تمامی‏ بنظم درآورده خواهد شد و السلام»

آغاز موجود

بفضل خداوند عالمیان‏ به‏بوسیده‏ام دست شاه جهان

انجام:

نما کوته ای اشرفی تو کلام‏ که قول تو ثابت بود و السلام‏ سخن مختصر خوب و بس خوشنماست‏ بنزد فهیمان غرض مدعاست‏ هر آنکس باشعار تو برخورد بداند که این شاه صاحب خورد قرینه ندارد درین روزگار ندیده است دوران چه او نامدار

«دار السلطنهء پطرز بورغ در باسمه خانهء پادشاهی باسمه شده‏ تحریرا فی سنهء 1793»

و اینک برای تفریخ و انبساطخاطر خوانندگان پاره‏یی از اشعار گزین‏ این کتاب آنتیک را بصورتی که هست عینا نقل میکنم:

در وصف عمارت مرمر سرکار شاه جهان که بیمانند میباشد

میان عمارات شاهی یکی‏ بود افضل از طاق کسری بسی‏ چهار از نود بیش دارد او طاق‏ ز خوبی بمانندهء نه رواق‏ یکی از دگر بهتر و باصفا شبیهست بباغ ارم آن سرا هر آنکس که وارد شود آنمکان‏ نخواهد که بر مثل ادریس آن‏ برون آید از آن مقام هیچ او بماند درون دلش آرزو همه سنگ دیوار آن مرمرست‏ میان عمارت آن سرورست‏ سبب اینکه از معجر و پنجره‏ برنج است اسباب آن یکسره‏ نبردند یکزرع چوبی بکار هنر بین که شه کرده است آشکار برنجش بنوعیست شفاف و صاف‏ که گوی طلائیست آن بیگزاف‏ سراسر بود شیشهایش بلور کنند دعوی روشنی گر ز دور توان کرد باور سخن‏های‏شان‏ که جمعند ایشان یکی باشد آن‏ به‏بافتند مخمل پر از شکل‏ها کشیدند بدیوار چند خانها بنازم بتدبیر شاه زمان‏ که‏از صیت احسان چنان کارکنان‏ رسانده بهم بهر صنعت‏گری‏ مریزاد دستی و آن پیکری‏ که بافته چنان مخمل زرنگار پر از صورت از بهر این شهریار چه گویم در وصف حمام آن‏ که از سنگ یکپارچه است حوض آن‏ تراشیده آن سنگ استادکار گذاشتند در آنجا او را بکار سفید است آن سنگ بمانند برف‏ بقد یک آدم بود هر طرف‏ تمامی سقفش بود لاجورد ز هر رنگی از رنگها فردفرد بهر زینت و زیب آراستند بروی زمین خلدا فراشتند هر آنچه کنم وصف دولت‏سرا یکی از هزارش نیاید بجا همان به که لب را به‏بندم دیگر روم بر سر قصه‏های دیگر

در وصف باغ دل‏گشای قصبه پطرغوف که راوی کلام‏ بر العین(کذا)دیده است:

بسا باغ دارد شه باوقار ز شهر و ز اطراف و قرب و جوار که شاه جهان گاه فصل بهار بهنگام گلها در آن لاله‏زار برسم تماشا در آن باغ‏ها که دارند هر یک هزاران صفا نشیمن کند هر کجا را که خواست‏ نماید عمل هر چه او را رواست‏ مهیاست هرجا اساس شهی‏ هر آنچه بود لایق سروری‏ یکی باغی از باغها زانمیان‏ پطرغوف بنامی خجسته مکان